



درس خارج فقه ارث - جلسه ۱۶۱

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

فصل دوم از فصول چندگانه نظر سوم مربوط به میراث خنثی است، گرچه این بحث به عنوان میراث خنثی مطرح است اما کل احکام خنثی از آغاز تا انجام در این مطرح است، این طور نیست که درباره خصوص ارث باشد، از احکام طهارت تا احکام دیات هر جا که مربوط به خنثی است با این ضوابطی که در کتاب ارث مشخص شده عمل می شود، این طور نیست که این مخصوص باب ارث باشد، اگر در مسئله طهارت است، مسئله صلات است، صوم است و امثال ذلک، با این ضوابط مشخص می شود زیرا این ادله ای که درباره تشخیص خنثی وارد شده است، برای این است که مشخص می شود که این بالاخره مذکر است یا مؤنث، این دو حالت، و اگر مشکل بود و معلوم نبود حکمش چیست، این سه حالت و این اصلاً اختصاصی به ارث ندارد، بنابراین یک بحث عام فقهی است. مطلب دیگر این است که این علامت هایی که گفته شده اینها ترتیبی نیست گرچه ترتیباً ذکر شده اما این طور نیست که اول از این علامت، دوم از آن علامت باشد، اگر این علامت اول نبود، نوبت به علامت دوم برسد نه! هر کدام از این علائم ثابت شده است ذکورت یا انوثة او ثابت می شود و اشکال برطرف می شود و خنثای مشکل نیست.

مطلب سوم آن است که غالب این شواهد و راهنمایی هایی که شده اینها طریقت دارد، هیچ کدام موضوعیت ندارد حالا اگر یک راه دیگری با پیشرفت علم مشخص شده است آن هم ثابت می کند. اگر اینها موضوعیت می داشت بله، همین راه ها بود و لاغیر ولی اینها طریقت دارد و چون طریقت دارد اگر یک راه نزدیک تر یا بهتر یا مساوی اینها پیدا بشود باز هم حکم همان هست.

مطلب چهارم این است که این روایت محمد بن قیس^۱ صحیح است، معتبر است، یک وقت است که مرحوم صاحب جواهر در برابر این می‌گوید، این آقا که ادعای اجماع کرده، این کجا شرق و غرب عالم را دیده است؟! اینجاها که رسیدند خیلی پافشاری می‌کنند شما که ادعای اجماع می‌کنید شرق و غرب عالم را دیدید یا ندیدید؟ اما موارد دیگری که مطابق با فتوای خودشان است صریحاً از این دعوای اجماع رد می‌شوند یا همین که مشهور بین اصحاب بود خودشان ادعای اجماع می‌کنند یا اجماع دیگری را می‌پذیرند، اما اینجا مرحوم صاحب جواهر جدّیت می‌کند و می‌گوید شما کجا مشرق عالم را و مغرب عالم را فحص کردید که می‌گویید اجماعاً این طور است؟^۲

غرض این است که این روایت معتبر است، یک، و مشکل تفسیری دارد، دو، این مشکل تفسیری این است که ثابت نشده است که وجود مبارک حوّا را از ضلع چپ حضرت آدم خلق کردند، بله، حالا این بر فرض جزء روایت‌های غیر معتبر باشد، حالا اگر روایتی مشتمل بر پنج یا شش حکم بود، یک حکمش مشکل داشت این مثل عام مخصّص است، اصلاً اصول را برای همین گذاشتند، اصول را برای این گذاشتند که اگر عامی تخصیص خورد در بقیه حجت است، اگر روایتی پنج جمله یا شش جمله داشت یک جمله‌اش مشکل داشت، نفهمیدیم علمش را به اهلش واگذار می‌کنیم، بقیه چرا؟

این است که می‌گویند «مع اشتهاله علی ما لا یقول به أحد» مع ذلک در مابقی حجت است، چون اگر روایتی مضلّع بود به پنج ضلع یا شش ضلع، یک ضلعش مشکل داشت بله ما این را نمی‌فهمیم، علمش را به اهلش واگذار می‌کنیم اینجا درست نیست، بقیه چرا؟ این مثل عام مخصّص است، مثل مطلق و مقید است، مطلق که مقید شد در ما عدی حجت است، عامی که مخصّص شد در ما عدی حجت است، بر فرض ثابت نشده باشد که حضرت حوّا را از ضلع چپ حضرت آدم خلق کردند، بقیه حجت است.

پرسش: البته اگر تفسیر این بیان را نکرده باشد که در تفسیر نیامده، مخالف هم نباشد، دلیل بر این نیست که این یک بیان ...

پاسخ: حالا بر فرض مخالف باشد و ثابت شده باشد که این جمله حجت نیست.

پرسش: مخالفتش با علوم یقینی تجربی است!

۱. وسائل الشیعه، ج ۲۶، ص ۲۸۸

۲. رک: جواهر الکلام، ج ۳۹، ص ۲۸۲.

پاسخ: نه، حالا بر فرض اگر یک روایت معتبر دیگری هم بگوید، آن هم همین‌طور است. این اصول یعنی همین اصول! اصلاً اصول را برای این گذاشتند که اگر یک روایتی پنج جمله داشت یک جمله‌اش قابل قبول نبود، قابل استدلال نبود، می‌گویند «مع اشتمالی علی ما لا یقول به احد» در بقیه حجت است، بنابراین حالا بر فرض تفسیر ثابت نشده باشد چون صحیح است و با خطوط کلی هم ممکن است موافق باشد این تعبد حجت می‌شود.

عمده آن است که این برای حل مشکل خنثای مشکل است «من الطهارة الى الدیات» مربوط به ارث نیست که ما مثلاً مشکل خنثی را در ارث حل کنیم و این شواهدی هم که فقها فرمودند اینها طریقت دارد چه اینکه این شواهد و نشانه‌هایی که در خود روایت محمد بن قیس است این هم طریقت دارد نه موضوعیت، پس هر طریقی با پیشرفت علم که ثابت شد حجت می‌شود.

منتها حالا چند تا اشکال بر این روایت شده است چون درباره سند این نتوانستند اشکال بکنند. بعضی خواستند ادعای اجماع بکنند که مرحوم صاحب جواهر اینجا دارد که کجا شرق و غرب عالم را شما گشتید و دیدید که موافق ندارد یا مخالف دارد؟ شما که ادعای اجماع می‌کنید مگر شرق و غرب عالم را دیدید؟ اینجا از جاهایی است که همین که مطمئن هستند علمای نجف یا علمای قم با اینها هماهنگ‌اند می‌گویند اجماعاً، این که نمی‌شود! خیلی از بزرگان هستند که رساله‌ای نوشتند، کتابی نوشتند، مخفی‌اند در شهرها در روستاها، ادعای اجماع واقعاً به آن معنا نیست، غالباً شهرت است نه اجماع.

مطلب بعدی آن است که ترتیبی بین اینها نیست که اول از آن راه باشد.

منتها اشکال دلالی‌ای که بر این روایت صحیح وارد شده است، این است که حالا بر فرض شما یک مورد، دو مورد که اضلاع و دنده‌های مرد را شمردید و دیدید که در طرف راست مساوی‌اند، در طرف چپ دنده مرد یکی کمتر از دنده زن است - برای اینکه می‌گویند حضرت حوا را از یکی از دنده‌های چپ حضرت آدم خلق کردند - این یک مورد یا دو مورد است اینکه استقراء نشد یا باید که مشاهده کل باشد یا اکثری، شما حالا بر فرض یک مورد یا دو مورد بررسی کردید دیدید که دنده چپ مرد یکی کمتر از زن است، اینکه ثابت نمی‌شود با یک مورد و دو مورد.

جوابش این است که این روایت تعبد می‌کند اگر استقراء باشد که خود استقراء حجت است، مثل پستان داشتن! که در اینجا، دیگر احتیاجی به روایت نداریم. ما این روایت را برای تعبدش می‌خواهیم.

پرسش: این نسبت به یک امر تکوینی است و خلاف واقع است.

پاسخ: نه، خلاف واقع نیست این امر تکوینی است. آن کسی که آفرید به وسیله ائمه می‌گوید که اگر این‌طور است او زن است.

پرسش: دارد تعلیل می‌کنید که اگر زن باشد باید یک دنده بیشتر داشته باشد ...

پاسخ: نه، دو تا حرف است یک وقت است که ما نیافتیم که نیافتیم! اگر نیافتیم که خود روایت می‌گوید پس این زن نیست.

پرسش: زن یک دنده بیشتر از مرد ندارد.

پاسخ: نه، ما که ثابت نکردیم.

پرسش: چرا، این امر ثابت شده است.

پاسخ: اگر در یک موردی مثل خنثی که یک فرد نادری است، اگر فرد نادری از جهت انوثر و ذکورت پیدا شد، در چنین جاهایی

حضرت فرمود دنده چپ اگر یکی بیشتر بود این مونث ثابت می‌شود.

پرسش: آن مصداق و شاهد خوبی برای موارد می‌شود، این یک طرف قضیه. بعد لسان این روایت این نیست که یک مورد

خاصی است تعبیر عام دارد.

پاسخ: نه، اصلاً مورد، مورد خاص است چون این کسی که در میلیون‌ها نفر یک فرد استثنایی است اگر این چنین شد حکم زن را

بار کنید.

مستشکل می‌گوید به اینکه حالا بر فرض شما یک مورد یا دو مورد دیدید که دنده زن بیش از دنده مرد است اینکه ثابت نمی‌شود.

اگر همه موارد این‌طور باشد که استقراء می‌شود و ما احتیاجی به روایت محمد بن قیس نداریم. مثل پستان داشتن است، اگر مثل

پستان داشتن باشد که تعبد نیست، این دارد تعبد می‌کند و اگر مسئله تفسیر ثابت نشده باشد، علمش را به اهلش واگذار

می‌کنید، بنای ما بر این نیست که همه چیزها را می‌فهمیم، اگر روایتی پنج شش جزء داشت، یک جزئش برای ما روشن نبود این باعث سلب حجیت آن روایت نیست.

اشکال دیگری که بر آن وارد شد اشکال صعب بودن است مخصوصاً درباره افراد چاق و اینها، حالا قبلاً ممکن بود که دشوار باشد اما الآن که خیلی سهل است و امثال ذلک.

پرسش: اگر اماره منحصر به این بود شاید می‌شد یک مقدار بیشتر خدشه کرد ولی چون اماره منحصر به این مورد نیست موارد دیگری هم هست لازم نیست خیلی به آن توجه کنیم.

پاسخ: غرض این است که خود این اماره بنفسها حجت است.

پرسش: غیر از این سه چهار تا اماره دیگر داریم

پاسخ: هر کدام از آنها برای خود «امارة بنفسها» الآن بحث در این است که این روایت و این صحیحه «امارة بنفسها» نه اینکه مجموع امارات، آن مجموع امارات را که جمع‌بندی کنیم می‌شود علم، اماره تعبدی نیست، اگر مجموع امارات جمع کنیم بشود علم خود آن علم حجت است، اما اگر نه، خود این «عند الشک» خنثای مشکل را اشکالش را برطرف می‌کند.

غرض این است که شبهات فراوانی درباره این شده است از سند گرفته که گفتند سند معتبر است، تا جریان استقراء که این با یک مورد دو مورد ثابت نمی‌شود، بله، ما هم می‌گوییم یک مورد دو مورد ثابت نمی‌شود، ما که نمی‌خواهیم استقراء بکنیم، اگر استقراء باشد خود استقراء حجت است و روایت نمی‌خواهیم، مثل پستان داشتن است.

پرسش: این استقراء هم اگر بود ربط بین استقراء و ...

پاسخ: بله، غرض این است که اگر استقراء بود، خود استقراء حجت است احتیاجی به روایت نداریم و اگر این روایت مشکل تفسیری داشت، علمش به اهلش واگذار می‌شود حالا یک گوشه‌اش را ما نفهمیدیم بقیه چرا؟ البته این روایت تنها نمی‌تواند به میدان بیاید و مشکل را حل کند یک سلسله اصول و قواعدی است که حاکم است، آن روایت مسعدة بن صدقه که دارد که «الْأَشْيَاءُ كُلُّهَا عَلَي هَذَا

حَتَّى يَسْتَبِينَ لَكَ غَيْرُ ذَلِكَ - أَوْ تَقُومَ بِهِ الْبَيِّنَةُ^۳ حاکم است، یعنی یا علم یا علمی، ما نگفتیم اگر یک نفر شمرده دیده که دنده مرد یکی کمتر از دنده زن است ثابت می‌شود، این یا باید عدل واحد باشد که ذو الشهادتین باشد یا دو تا شاهد باشند، این معنایش این نیست همین که یک نفر آمده باید مسئله حل بشود تا شما بگویید که با یک نفر که حل نمی‌شود! ما نگفتیم که تمام روایات را بگذارید کنار و به این روایت عمل کنید! این مشمول قواعد دیگر هم هست، این روایت مسعدة که دارد «الْأَشْيَاءُ كُلُّهَا عَلَيَّ هَذَا حَتَّى يَسْتَبِينَ» یا علم یا علمی، بالاخره بینه می‌خواهد. اگر گفتند هلال این طور شد اول ماه است، معنایش این نیست که یک نفر گفته کافی است، دو نفر باید باشند، این اشکالی بر این روایت نیست مثل سایر موارد است. بله، گاهی بعضی از افرادند که ذو الشهادتین‌اند آن بزرگواری که ذو الشهادتین بود، یک نفر کار دو تا عادل را می‌کرد، این لقب خاصی بود که ذات مقدس پیغمبر به او داد. این اگر وارد محکمه می‌شد یک نفره شهادت می‌داد مسئله حل می‌شد و رازی هم دارد، این ذو الشهادتین معروف است، این ذو الشهادتین در محکمه همین که حاضر می‌شد یک نفر شهادت می‌داد کار دو تا عادل را می‌کرد چرا؟ این لقب خاصی بود که اسلام به او داد، چرا؟ نقل کردند که کسی حالا یا او را برانگیختند یا داعیه‌ای داشت، آمده ادعایی کرد که این شتری که در خدمت پیغمبر است این شتر مال من است! حضرت فرمود من این را خریدم، این شتر مال تو است یعنی چه؟! دست‌بردار نبود! حضرت فرمود من اینجا که شاهد ندارم فلان کس دارد می‌آید قبول داری که هر چه او گفت قبول داری؟ گفت بله قبول دارم، من ایشان را می‌شناسم و قبول دارم. گفت پس قبول داری هر چه او گفت که این شتر مال من است یا مال توست قبول داری؟ گفت بله قبول دارم. این آمد و از حضرت سؤال کرد که اینجا برای چه ایستادی؟ فرمود این جلوی ما را گرفته و می‌گوید که این شتر مال من است و ما حاضر شدیم به قضا و داوری تو اکتفا نکنیم، تو هر چه حکم کردی و هر چه شهادت دادی همان ثابت می‌شود تو شاهد هستی، آیا این شتر مال من است یا مال این است؟ فرمود مال جناب عالی است، به طور جد گفت که مال جناب عالی است مال شماست، او هم که دنبال بهانه بود راهش را گرفت و رفت.

حضرت فرمود که آیا تو از جریان باخبر بودی؟ عرض کرد نه یا رسول الله! من خبر نداشتم، گفت من هیچ از جریان خبر نداشتم؟

گفت نه آقا، من چه خبر داشتم. فرمود دعوای من و ایشان راجع به شتر بود، من می‌گویم شتر مال من است، او گفت مال من است،

تو که اطلاع نداشتی چگونه شهادت دادی؟ گفت یا رسول الله! تو از آسمان و زمین خبر می دهی ما قبول می کنیم، تو از آخرت و دنیا خبر می دهی من ایمان می آورم، مگر می شود که تو اشتباه بکنی؟ فرمود تو یک نفره اگر در محکمه شهادت بدهی کار دو عادل را می کنی.^۴

پرسش: ... دنیوی به حضرت داشت هم ... اخروی؟

پاسخ: بله، می گفت مگر می شود که اشتباه بکنی؟ مال حرام را بگویی مال من است؟ اینکه نمی شود. مال حرام را بگویی مال من است، اینکه نمی شود، کسی که معصوم است و مصون، من تو را به این می شناسم یا باید که جهل داشته باشی یا جهالت داشته باشی یا سهو داشته باشی یا نسیان داشته باشی، همه اینها منتفی است، یقین دارم که حق با شماست. وقتی که من یقین دارم که شما نه جاهل به موضوع هستی، نه جاهل به حکم هستی، نه ناسی موضوع هستی، نه ناسی حکم هستی، حرف شما یقیناً حجت است.

غرض این است که ما که نگفتیم که همین روایتی که وارد شده دنده ها را بشمارید هر که رفت شمرد، فوراً حکم بکنید، ضوابطی هم دارد «الْأَشْيَاءُ كُلُّهَا عَلَيَّ هَذَا حَتَّى يَسْتَبِينَ لَكَ غَيْرُ ذَلِكَ - أَوْ تَقُومَ بِهِ الْبَيِّنَةُ» که سرچایش محفوظ است، شما چه اشکالی دارید به این روایت می کنید؟ آیا این اماره است یا نه؟ راه اثباتش یا علم است یا علمی، مثل همه امارات است، همه امارات بالاخره یا خود آدم باید علم داشته باشد یا به وسیله شهادت که علمی است ثابت شود، ما که نگفتیم هر کسی گفته حجت است، شما چه اشکالی دارید نسبت به این روایت؟

بنابراین چندین شبهه در این روایت هست همه اینها قبل حل است و این اختصاصی به باب ارث ندارد.

می ماند یک مطلب که حالا اگر کسی خودش اقرار کند که من مثلاً خنثی هستم آیا ثابت می شود یا نه؟ حالا اقرار کند که من مثلاً مذکر هستم آیا ثابت می شود یا نه؟ اقرار کند که من مؤنث هستم ثابت می شود یا نه؟ در همه موارد اگر اقرار به زبان او باشد براساس «اقرار العقلاء علی انفسهم جائز»^۵ این حجت است، اما اگر منظورش از این اقرار این است که می خواهد طرفی ببندد، بهره ای ببرد، سودی ببرد، نه! آن ادعاست اقرار نیست «اقرار العقلاء علی انفسهم جائز» نه «لأنفسهم» آن می شود ادعا.

۱. ر.ک: الکافی، ج ۷، ص ۴۰۰ و ۴۰۱

۵. وسائل الشیعة، ج ۲۳، ص ۱۸۴.

بنابراین اگر در مسئله خنثی، کسی اقرار کرد که من مذکر هستم یا مؤنث هستم، در موردی که به زیان اوست بله، می‌شود به آن اعتبار کرد اما در موردی که به سود اوست این بازگشتش به ادعاست نه اقرار، بنابراین این شبهه هم کاملاً قابل حل است.

در بقیه احکام حالا وقتی که ثابت شد که این مذکر است که حکم روشن است و ثابت شد که مؤنث است، این هم حکم روشن است، اما اگر ثابت نشد و خنثی بود، یک وقت است که وارث منحصر است هیچ ثمره‌ای ندارد، حالا چه مذکر باشد چه مؤنث، «فالمال كله له» اگر وارث منحصر بود، محذوری ندارد چون رقیبی ندارد، شریکی ندارد تا ما بگوییم که سهم او چقدر است و سهم دیگران چقدر است؟ لذا می‌فرماید: «إذا عرفت ذلك فإذا انفرد أخذ المال» کل مال برای اوست اگر مذکر باشد یا مؤنث باشد، پسر باشد یا دختر باشد، کل مال برای اوست بچه او این شخص است حالا یا مذکر است یا مؤنث، کل مال برای اوست.

«وإن كانوا أكثر»^۶ اینجا مسئله آن امارات اگر شد، شد؛ آن امارات منحصر نیست، یک، ترتیبی بین آنها نیست، دو، خود ما احراز کردیم، سه، دیگری گفت باید بینه شرعی بشود، چهار، همه اینها سرچایش محفوظ است، نگفتند که اگر دیگری آمده خبر داده، صرف گزارش، خبر واحد که نیست این در موضوعات است. در خصوص موضوعات، خبر واحد ناظر به رؤیت هلال یک بحث است، ناظر به اذان گفتن یک بحث است که بعضی گفتند که یک مؤذن عادل دارد اذان می‌گوید این خبر واحد است حالا یا خبر می‌گوید الآن اول ظهر است و موقع نماز ظهر است یا نه، دارد اذان اعلامی می‌گوید، این وقتی که دارد اذان اعلامی می‌گوید معنایش این است که الآن اول وقت است. این آیا به مؤذن واحد می‌شود ثابت بشود یا نه؟ بعضی خواستند بگویند که در خصوص مؤذن واحد خبر واحد حجت است اما در موضوعات خبر واحد حجت نیست باید که «الْأَشْيَاءُ كُلُّهَا عَلَي هَذَا حَتَّى يَسْتَبِينَ لَكَ غَيْرُ ذَلِكَ - أَوْ تَقُومَ بِهِ الْبَيِّنَةُ» در موضوعات حتماً باید که متعدد باشد، در این گونه از موارد استثنا کردند، حالا این را گفتند که اگر مؤذن عادل باشد خیر به اوقات باشد این خصوصیات تقریباً اطمینان‌آور است و «علی‌ای حال» کسی نگفته که تک‌تک این امارات هر کسی یک نفر هم آمد گزارش داد ثابت بشود، نه، موضوعات است، قواعد عامه خودش را می‌خواهد، شهادت عدلین باید باشد، دو نفر عدل باید باشد، معارض هم نداشته باشد، آنها سرچایش محفوظ است، می‌گویند هر جایی که دارند بحث می‌کنند خصوصیات آن مورد

محل بحث است نه اینکه چون موضوعات است در جای دیگر تعدد معتبر است اینجا معتبر نیست، تا کسی اشکال بکند که این روایت محمد بن قیس یا فلان یک نفر را می‌خواهد بگوید حجت است، نه، نمی‌خواهد بگوید یک نفر حجت است، می‌خواهد بگوید که آن موضوعات احکام خاص خودش را دارند، اینجا هم به وسیله این ثابت می‌شود.

حالا اگر نشد، بعد مسئله قرعه است. قرعه در مواردی هم وارد شده بحث مبسوطی و باب خاصی درباره خصوص خنثای مشکل آمده است که شما باید قرعه بزنید که حالا ما تبرکاً یک روایتش را می‌خوانیم تا إن شاء الله تتمه روایات در روز بعد مشخص بشود. وسائل جلد ۲۶ صفحه ۲۹۱ باب چهار «بَابُ أَنَّ الْمُؤَلَّودَ إِذَا لَمْ يَكُنْ لَهُ مَا لِلرَّجَالِ وَلَا مَا لِلنِّسَاءِ حُكِمَ فِي مِيرَاثِهِ بِالْقُرْعَةِ وَكَيْفِيَّتِهَا وَأَنَّهَا لَا تَخْتَصُّ بِالْإِمَامِ» این چندین روایت است که درباره قرعه است و در بعضی از این نصوص به آیات قرآن استدلال می‌شود که قرعه سابقه دارد، در شرایع دیگر سابقه دارد، نه چون در شرایع قبلی بود ما همان را می‌گوییم. یک وقت است که می‌گوییم که در شرایع قبلی بود ما داریم می‌گوییم یک وقت می‌گوییم نه، در شرایع قبلی بود ما هم حرف تازه داریم و می‌گوییم. در بعضی از نصوص دارد که نسبت به حضرت داوود (سلام الله علیه) کسی رفته بددهنی بکند که مثلاً حضرت داوود او را فرستاده به میدان جنگ تا مثلاً او شهید بشود و با همسرش ازدواج بکند! فرمود این از دو منظر گناه کرده است: یکی اینکه انبیای قبلی و کتاب آسمانی او را به طهارت معرفی کرده‌اند، یکی اینکه ما هم او را به طهارت معرفی کردیم نه اینکه مجموعاً دو دلیل باشد، یک وقت است که دو تا آیه است از قرآن، این یک دلیل است، یک وقت است که نه، در کتاب آسمانی او آمده، کسی حق ندارد او را هتک بکند، در کتاب آسمانی ما هم هست که کسی حق ندارد او را هتک بکند.^۷ می‌فرماید که این دو جهت مشکل دارد من او را از دو جهت تنبیه می‌کنم نه اینکه دو دلیل داریم بر یک مسئله. دو دستگاه دلیل است.

در جریان قرعه که مثلاً استدلال می‌کنند به جریان حضرت مریم که ﴿أَتَاهُمُ يَكْفُلُ مَرْيَمَ﴾^۸ یا در جریان حضرت یونس ﴿فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ﴾^۹ این مربوط به این است که انبیای قبلی داشتند این را و یکی هم اینکه خود ما امضا می‌کنیم اینها را.

۷. رک: الامالی (للمصدق) ص ۹۱ و ۹۲.

۸. سوره آل عمران، آیه ۴۴.

۹. سوره صافات، آیه ۱۴۱.

می‌فرمایند در این باب روایت اول را مرحوم کلینی نقل کردند «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ» این از یک طریق است و طریق دیگر «وَعَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ جَمِيعاً عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ عَنْ إِسْحَاقَ الْعَرَزَمِيِّ قَالَ: سُئِلَ وَ أَنَا عِنْدَهُ» اسحاق می‌گوید که من در محضر امام صادق (سلام الله علیه) بودم، از حضرت سؤال کردم «عَنْ مَوْلُودٍ وَ لَدَ وَ لَيْسَ بِذَكَرٍ وَ لَا أُنْثَى» نه علامت مذکر بودن و نه علامت مؤنث بودن، داشت «وَلَيْسَ لَهُ إِلَّا دُبُرٌ كَيْفَ يُورَثُ» چگونه به او ارث می‌دهند؟ «قَالَ يَجْلِسُ الْإِمَامُ ع وَ يَجْلِسُ مَعَهُ نَاسٌ فَيَدْعُو اللَّهَ» امام دعا می‌کند «وَيُجِيلُ السَّهَامَ عَلَيَّ أَى مِيرَاثٍ يُورَثُهُ مِيرَاثِ الذَّكَرِ أَوْ مِيرَاثِ الْأُنْثَى» سهم‌بندی می‌کند که این اگر بیفتد مذکر است، آن ورقه اگر بیفتد علامت مؤنث است «فَأَيُّ ذَلِكَ خَرَجَ وَرَثَتُهُ عَلَيْهِ» هر کدام از اینها چه قرعه به نام مذکر، چه قرعه به نام مؤنث بیفتد، مطابق همان به او ارث می‌دهند.

«ثُمَّ قَالَ وَ أَى قَضِيَّةٍ أَعْدَلُ مِنْ قَضِيَّةٍ يُجَالُ عَلَيْهَا بِالسَّهَامِ» این جولان و سیر سهم‌بندی که علامت‌گذاری می‌کنند، یک ورقه نوشته مذکر و مؤنث، چه چیزی بهتر از این است روشن‌تر از این است؟ به نام هر کسی درآمد یا مذکر یا مؤنث می‌شود «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَقُولُ ﴿فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ﴾»^۱ یعنی وجود مبارک یونس حاضر شد که مساهمه کند، قرعه بزند تا معلوم بشود که چه کسی را می‌اندازند به دریا. مدحضین جمع است، یک نفر را باید بالاخره بیندازند در دریا. چه کسی جزء مدحضین است به وسیله قرعه مشخص می‌شود.

حالا توضیح بیشتر إن شاء الله در جلسه بعد.

«و الحمد لله رب العالمين»